

## نگاهی به کتاب «حافظ و الهیات رندی»

این متن عیناً سخنرانی دکتر محمدحسین کرمی  
با عنوان نقد کتاب «حافظ و الهیات رندی» است  
که در شهریور ماه ۱۳۸۳ در تالار حافظ برگزار گردید.

کتاب «الهیات رندی» کتابی است بسیار مفصل که به قلمی خیلی تند نوشته شده است، نویسنده‌ی آن جناب آقای درگاهی، خیلی از مسایلی را که معمولاً ادبا رعایت می‌کنند، متأسفانه رعایت نکرده است. ممکن است شنیدن نقل قول‌هایی که من از این کتاب می‌کنم، بر عزیزان گران بیاید، ولی خواهش می‌کنم که تحمل بفرمایید. سعی می‌کنیم که در قسمت آغازین بحث، بیشتر به شیوه‌ی نقل قول، مطالبی از کتاب را خدمت عزیزان عرض کنیم و در پایان اگر فرصتی بود به نقد و بررسی این مباحث می‌پردازیم.

عنوان کتاب «الهیات رندی» است، که البته این که چرا نام کتاب را الهیات رندی گذاشته است، بعداً در ضمن مباحث خواهید دید، اما به نظر می‌آید که اگر نام کتاب، اصطلاحات دیگری مثل کیش رندی، مذهب رندی، آیین رندی و امثال این‌ها بود، شاید مناسب‌تر و پذیرفتنی‌تر بود.

به هر حال نام کتاب الهیات رندی است و نویسنده‌ی آن، دکتر محمود درگاهی استاد دانشگاه زنجان است. این که موضوع کتاب چیست، من سعی می‌کنم بیشتر از روی خلاصه‌ای که خود ایشان در کتاب آورده‌اند، خدمت شما عرض کنم. کتاب حاضر متن تکمیل شده‌ی کتابی است که چند سال پیش به نام «مزاج دهر تبه شد» منتشر شده است. این کتابی که الآن تحت عنوان «الهیات رندی» است، چاپ اول آن در سال ۱۳۸۲ توسط انتشارات قصیده‌سرا صورت گرفته، ۳۷۲ صفحه دارد، به دکتر شفیع‌کدکنی تقدیم شده است، با یادی از استاد دکتر زرین‌کوب. روی سخن نویسنده‌ی کتاب بیشتر و در درجه اول با حافظ‌پژوهان، مفسران و محققان شعر حافظ است و در مرتبه‌ی بعد با خود حافظ، که به نظر می‌آید ستایش‌های فراوانی که دوستان، مفسران و محققان حافظ از او به عمل آورده‌اند، باعث شده که ایشان را به یک عکس‌العمل تند وادارد؛ و در واقع گویی که کار آنها افراطی بوده و این کار به عنوان تفریط در برابر آنها قرار گرفته است. - چه هر افراطی بسا تفریط همراه است - ایشان این طور نوشته‌اند که:

«اغلب دفترهای پربرگ حافظ‌پژوهی را برداشت‌های ذوقی و بی‌معیار و یا تفسیر و تعبیرهای تکراری و دنباله‌رو سنت گذشتگان به وجود می‌آورد، کسانی که اغلب آسمان را به ریسمان می‌بافند ...»

و همین طور در ادامه تفسیرهایی را که راجع به شعر حافظ شده به سه دسته تقسیم کرده:

گروه اول که بیشترین را تشکیل می‌دهد تحت عنوان تفسیرهای تقلیدی، گروه دوم را تفسیرهای ذوقی و بعد تعداد اندکی را به عنوان تفسیرهای اندیشیده و علمی قلمداد کرده‌اند.

تعریفی که برای هر کدام از آنها آورده چنین است که:

تفسیرهای تقلیدی تفسیرهایی است که مطابق سنت گذشتگان نوشته شده و شامل آنهایی است که شعر حافظ را شعری صوفیانه و هم‌سو با اندیشه‌های سنی می‌خوانند.

تفسیرهایی را ذوقی می‌داند که با تکیه بر سلیقه و پسند نویسنده نوشته شده، بدون هیچ توجهی به خطوط اساسی اندیشه و واقعیت‌های زندگی زمانه‌ی حافظ، به گونه‌ای که هیچ پشتوانه‌ی استواری ندارد. تفسیرهای اندیشیده و خلاق که اصیل‌ترین نوع گزارش‌هاست. بر پایه‌ی اصول علمی و روش‌های سنجیده‌ی پژوهشی نوشته شده که خلاف دنباله‌روی یا پراکنده‌کاری‌های دو شیوه‌ی دیگر، عناصر اندیشه‌ی شاعر را در یک هیأت هندسی و سازگار با یکدیگر فراهم آورده است.

به عنوان مثال، برای تفسیرهای نوع سوم کتاب «عرفان و رندی در شعر حافظ» نوشته‌ی آقای داریوش آشوری را، مثال زده‌اند اگر چه خیلی از این کتاب هم عیب و ایراد گرفته‌اند.

نویسنده خلاصه‌ای از کتاب «الهیات رندی» را به این صورت آورده که: تلاش خود را برای ارایه‌ی یک تصویر واقعی دست کم نزدیک به واقع از حافظ به این گونه سامان می‌دهیم:

۱- در آغاز در جست‌وجوی سیمای حقیقی حافظ تعداد بسیار اندکی از نقش‌ها، تصویرها و تصورات گونه‌گون و غالباً ناهمگونی را که دوستان حافظ و یا مفسران شعر او از اندیشه و آیین او ارایه داده‌اند، مرور می‌کنیم؛ تا حوزه‌ی تنوع و تفاوت دیدگاه‌های حافظ‌شناسی امروز را در نظر بیاوریم و از این طریق هم تصویر یک بعدی و سنتی معروف او را از ذهن خویش بیرون کنیم و هم اندکی با شیوه‌های ستایش‌گری برخی از این مفسران حافظ آشنایی حاصل کنیم.

پس از آن برای تمهید یک روش در ورود به دنیای حافظ و پرهیز از پراکنده‌کاری و بی‌روشی، به جست‌وجوی جای پاهای استواری که در زندگی، اندیشه و شعر حافظ می‌توان، یافت می‌رویم؛ تا با ارایه‌ی محکم‌ها و تکیه‌گاه‌های محکم و نه متشابه، رهنمود تازه‌ای برای حافظ‌شناسی فراهم آوریم و این کار را از قاعده و نظامی تازه برخوردار کنیم. در میان این جای پاها و دستاویزها یعنی محک‌های زندگی و اندیشه‌ی حافظ که تعداد آنها به بیش از ۱۰ می‌رسد، رندی و ملزومات آن را محکم‌ترین دستاویز و جای

پای خود یافته‌ایم. از این رو، تعریف رندی و تفسیر اندیشه، آیین و جهان‌بینی رندانه مهم‌ترین موضوع ما را در سومین بخش این بررسی فراهم می‌آورد ... در چهارمین گفتار این نوشته برای ارایه‌ی یک تصویر دقیق از عرفان و ملاحظه‌ی اندازه‌ی انطباق آن با اندیشه و آرای حافظ، مبانی و اصول اساسی عرفان، البته نه در نحله‌های مختلف آن که جمع‌آوردنی نیست، بلکه در مشترکات و مشهورات آن که در میان همه‌ی نحله‌های تصوف مشترک و مشهود است آورده‌ایم و بدین گونه خواننده‌ی ما با تأمل در یک‌یک آنها ناهمخوانی و بیگانگی اندیشه و شعر و سلوک حافظ را با مبانی و اصول عرفان در خواهد یافت. مبحث پنجم را به شعر رندانه یا همان گفتار رندانه‌ی حافظ و ویژگی‌های چنین شعری که گسست و تناقض معنایی از مهم‌ترین آن‌هاست، اختصاص داده‌ایم و آن را به گونه‌ی یکی از پایه‌های زندگی رندانه و لازمه‌ی آن بشناسیم و در تفسیر شعر حافظ این سفر بنیادین رندی را به کناری ننهیم.

در گفتار ششم که آخرین و مفصل‌ترین قسمت این نوشتار را پدید می‌آورد، زندگی حافظ یا رفتار رندانه‌ی او را مورد ارزیابی و بررسی قرار داده‌ایم. در این گفتار از ستایش‌گویی و لذت‌جویی حافظ که خطوط برجسته‌ی زندگی حافظ و رفتار روزانه‌ی او بوده است، سخن به میان می‌آید. اما برای درک و داوری درست در باب رفتار رندانه‌ی حافظ کوشیده‌ایم تا آن را در فضای زندگی او قرار دهیم. از این رو پیش از این گفتار، تصویری از فضای عصر حافظ ارایه شده است با نام: روزگار حافظ، روزگار ریا و رندی ...

نویسنده‌ی کتاب، اثر خودش را از نوع سوم یعنی گزارش‌های اندیشیده و علمی به حساب آورده که به قول خودش دارای هندسه‌ی منظمی است و معتقد است که برای راه یافتن به دنیای حافظ و تبیین گفتار و رفتار او، که زیر مجموعه‌ی مکتب رندی است، تکیه بر برخی مبانی و محکمات زندگی و زمانه‌ی او را پیش درآمد بحث، و پرداختن به رندی و اصول و فروع اندیشه‌ی رندانه را سنگ زیرین کار حافظ‌شناسی تلقی می‌کند. در ضمن بحث، خواهید دید که کلاً ایشان حافظ را یک رند و شیوه و

آیین و مذهب او را آیین رندی به حساب می‌آورد و خود رندی، مذهب رندی و الهیات رندی را هم تعریف می‌کند و معتقد است که در واقع تمام کسانی که به شرح پیرامون دیوان حافظ، اشعار حافظ و زندگی حافظ پرداخته‌اند، هیچ کدام موفق نبوده‌اند؛ به خاطر این که تناقض‌های فراوانی در شعر حافظ وجود دارد که هیچ‌گاه نتوانسته‌اند آن‌ها را به همدیگر سازش دهند و جمع و جور کنند و بتوانند یک هندسه‌ی درستی از این شعر را ارایه بدهند اما با اندیشه‌ای که خود ایشان ادعا می‌کنند، دارند و با توجه به این که برای حافظ آیین و مذهب رندی قایل هستند، تحت این آیین تمام آن تناقضاتی که در زندگی و شعر حافظ وجود دارد قابل توجیه خواهد بود ... به هر حال ایشان این‌طور گفته‌اند که:

حافظ از میان همه‌ی آیین‌ها و سلک‌ها، مذاهب و شیوه‌های سلوک، تنها آیین رندی را مطلوب خود یافته است از این رو ارجاع شعر او به اصول و مبانی دیگری چون عرفان و تصوف، ملامتی‌گری، زهد و پارسایی و ... که بیشتر مفسران اندیشه‌ی او در پیش گرفته‌اند، گره‌کار حافظ‌شناسی را نمی‌گشاید. این گره را تنها با توجه به آیین رندی و نیز قرائت رندانه‌ی حافظ از دین می‌توان گشود و قرائت رندانه از دین مانند خود رندی، یعنی دینی که هیچ‌گونه عیار، معک، آداب، اصول، مبنا و محور ثابتی ندارد. قرائت رندانه از دین، یعنی کشاندن آن در جهت کام‌جویی و لذت‌خواهی و تعبیر آن به سود رفتار و کردار رندانه ...

نخستین بیت کتاب که بعدها نیز بارها تکرار شده است، این است:

حافظم در مجلسی، دردی کشم در محفلی

بنگر این شوخی که چون با خلق صنعت می‌کنم

نویسنده، کتاب خود را درباره‌ی حافظ‌نگری و حافظ‌خواهی و حافظ‌پژوهی با داستانی از نیما یوشیج در مجموعه‌ی کنده‌های شکسته شروع کرده ... و این داستان در نوع خود بسیار جالب است، اما با حافظ‌پژوهی سازگار نیست و ما به صورت خلاصه به آن اشاره‌ای می‌کنیم:

«شخصی از اهالی یکی از شهرها به نام «ستار»، روزی در جنگل عبور می‌کرد، چشمش به شاخه‌ی درختی افتاد و احساس کرد که چوب‌دستی خوبی می‌شود، اما دید که هنوز وقت بریدن آن شاخه نیست و سعی کرد که به دور از چشم دیگران به آن شاخه پارچه‌ای به عنوان نشانه ببندد تا پس از مدتی آن شاخه را ببرد برای چوب‌دستی. پس از یک سالی که برگشت و به آن درخت رسید چیز عجیبی را مشاهده کرد؛ دید که پارچه‌ها و نخ‌های فراوانی به درخت از هر طرف بسته‌اند و شمع‌های روشن و شمع‌های خاموش آن‌جاست و عده‌ای نذر و نیاز و قربانی می‌کنند و بعد متوجه شد که گویی ملت فکر کرده‌اند که این درخت، درخت مقدسی است و هر کس آمده به آن پارچه‌ای بسته و نذر و نیازی کرده و ...»

و ایشان در واقع با این تمثیل می‌خواهد بگوید که ماجرای حافظ و شارحان و مفسران کتاب حافظ دقیقاً چنین حالتی دارد، یعنی گویی که دیوان حافظ همان شاخه‌ی درخت ستار است و تمام شرح‌هایی هم که بعداً نوشته‌اند، به این سبب بوده است که هرکسی فکر کرده که دیوان حافظ، کتاب ارزشمندی است و بنا بر این درباره‌ی آن کتاب تفسیر نوشته. به هر حال نویسنده از همین ابتدا، خط‌مشی خودش را آشکار کرده و گفته است که تمام آن شرح‌هایی که دانشمندان و عالمان بزرگ نوشته‌اند، مانند این پارچه‌هایی است که به درخت بسته‌اند.

ایشان نهایتاً این طور ادامه داده است:

در نتیجه‌ی این باورکردن‌ها و نخ و دستمال بستن‌هاست که امروز حافظ را تا حد یک شخصیت همه‌بعدی و فراگیر بالا برده و هر ویژگی ایده‌ال و گاه ناممکن را بر سیمای او نقش زده‌اند و او را عارف رازآگاه، انسان کامل، موجودی فراتر از اندیشه‌های انسانی، روان‌شناس، جامعه‌شناس، نجوم‌دان، فیلسوف، اسطوره‌شناس، فیزیکدان و اخیراً مصلح و بزرگترین آئینه‌دار تاریخ دانسته‌اند.

پیش از این که نوشته‌های آقای درگاهی را پی بگیرم همین جا عرض می‌کنم که:

این که شارحان و ستاینندگان حافظ در ستایش او افراط کرده‌اند، سخنی پذیرفتنی است؛ اما این که شخصی به خود جرأت دهد و تلاش، دانش و فهم صدها اندیشمند، بل که هزاران نفر را هیچ بینگارد، شگفت‌انگیز است. کسی چگونه می‌تواند این همه آثار ارزشمند را به نخ و ریسمان‌هایی که از روی نادانی بر شاخه‌ی درختی بسته شده تشبیه کند؟

به هر حال نویسنده سپس به چهره‌ی چند بعدی و پر از ابهام حافظ در تفسیرها، تعبیرها و اعتقادات مردم و حافظ‌پژوهان پرداخته و گزیده‌ای از سخنان پژوهندگان و دستداران قدیم و جدید حافظ را نقل کرده. ایشان نظرهایی را که در مورد حافظ داده‌اند، از ملاحضاتی سبزواری و دو بیت از ایشان شروع کرده است:

یومبر نیست لیکن نسخ کرده      اساطیر همه، دیوان حافظ  
ز هفتم آسمان غیب آمد      لسان‌الغیب اندر شأن حافظ

... با نقل قول‌های فراوانی که نویسنده از کتاب‌های مختلف آورده است، می‌خواهد اختلاف نظرهایی را که در مورد حافظ وجود دارد، نشان دهد و سپس به مباحث بعدی وارد شود.

این کتاب بعد از این قسمت، عنوانی دارد به نام «ره‌یافت» در آن جا می‌نویسد:  
شعر حافظ دنیایی موج، لغزان، متلاطم و متشابه دارد و در نتیجه بدون دست‌یافتن به تکیه‌گاهی محکم و استوار نمی‌توان در آن پای نهاد این است که اختلاف و جدل در کار حافظ‌شناسی فراوان است و هیچ کس دیگری را قبول ندارد و به ویژه هر کس که توهّم و تصویری صوفی‌وار از حافظ داشته، پر تعصب‌تر و بی‌مدارتر و کم‌تحمل‌تر بوده است. در روزگار ما نیز که نوعی بیماری تصوف‌زدگی فرهنگی بر ذهن‌ها غلبه دارد و در اثر آن می‌خواهد حتی هفت‌خوان شاهنامه و اندیشه‌های خیام را نیز تفسیری عرفانی کند، این تعصب، وفا و بردباری بسیار محسوس است و در این بیماری که گویا در غالب دوره‌های تاریخی ما رواج داشته، امروز نیز به شدت عود کرده است.

نویسنده سپس می‌گوید که برای کار حافظ‌شناسی پایه‌هایی که دیگران تا حالا ریخته‌اند، کافی نیست و راهی که رفته‌اند، راه صحیحی نبوده؛ بل که باید کار حافظ‌شناسی را بر شالوده‌های استوار متکی ساخت و بعد خود سعی کرده است، برخی از این شالوده‌های استوار و محکومات، و نه متشابهات را، که می‌شود بر آنها تکیه کرد، برشمارد و توضیح دهد. محکومات و شالوده‌هایی که نویسنده آنها را بیان کرده است، این‌ها هستند:

۱- یکی تاریخ روزگار حافظ است. در این قسمت سعی کرده اوضاع و احوال روزگار حافظ را به صورت نسبتاً کاملی توضیح بدهد و بر کتاب «تاریخ آل مظفر» که هم‌زمان با عصر حافظ نوشته شده بسیار تأکید دارد ...

۲- قسمت دوم که باز به عنوان یک جاپا و شالوده‌ی محکم تشخیص داده است، مدیحه و ممدوحان حافظ است. ایشان می‌گوید:

«شناخت ممدوحان حافظ همه‌ی پندارها، رؤیاهای و توهمات را فرو می‌ریزد و چهره‌ی حقیقی ممدوحان و معنای اشعار حافظ را روشن می‌کند و شخصیت او را بهتر می‌شناساند.»

در بخش پایانی این کتاب هم شاه ابواسحاق، امیر مبارزالدین و شاه شجاع را به صورت نسبتاً مبسوطی معرفی کرده است.

۳- سومین محکم یا محکومات از نظر دکتر درگاهی، زندگی و سلوک روزانه است و می‌گوید:

«تردیدی نیست که زندگی و سلوک روزانه‌ی هر کس و معاشران و هم‌نشینان یک شاعر، مهم‌ترین مرزها و شاخص‌های ترسیم‌کننده‌ی سخن و اندیشه‌ی اویند.»

سپس یک سری تصویرهایی می‌دهد که در زندگی حافظ بسیار مهم است و در این تصویرها حافظ را پیوسته در بزم شراب و بر سر سفره و نعمت بزرگان روزگار، از پادشاه و وزیران و سران و خواجهگان شیراز می‌بینیم.



۴- محکم چهارم، درگیری و مصاف در شعر حافظ است. ایشان می‌گویند:  
 «فضای شعر حافظ‌گویی که عرصه‌ی آورد و پیکار اندیشه‌ها، آیین‌ها و افکار عصر  
 اوست. او زاهد و شیخ و محتسب و صوفی و مفتی را زیر رگبارهایی از پرخاش و  
 خشم خود بی‌اعتبار می‌کند... که ابیات فراوانی را مثال آورده‌اند. مثلاً:  
 واعظان کاین جلوه بر محراب و منبر می‌کنند  
 چون به خلوت می‌روند آن کار دیگر می‌کنند  
 که به هر حال، محتسب و صوفی و واعظ و زاهد و هیچ‌کس از زبان حافظ در  
 امان نمی‌ماند...»

۵- جای پای محکم بعدی ایشان، طنزآوری، کژتابی و بازیگری در حوزه‌ی زبان  
 است. شعر حافظ، نه تنها شعر ایهام و دورویی و چند رویگی است؛ بل که شعر  
 طنزآورانه، کژتابانه و یازیگرانه نیز هست و بسیاری از نکته‌ها و گره‌های آن را نیز باید  
 در پرتو این حقیقت گشود. حافظ نیز خود نه تنها چهره‌ای یک رویه و بی‌پرده از  
 خویش نشان نمی‌دهد، بل که پیوسته پرده و پوششی تازه بر چهره‌ی خود می‌افکند.  
 مثلاً جایی می‌گوید:

حافظم در مجلسی دردی کشم در محفلی  
 بنگر این شوخی که چون باخلق صنعت می‌کنم  
 می‌خور که شیخ و حافظ و مفتی و محتسب  
 چون نیک بنگری همه تزویر می‌کنند

۶- محکم ششم از نظر ایشان، شامل اشعار و ابیات محکم و غیرمتشابه حافظ  
 است. ایشان معتقدند که بعضی از اشعار حافظ را می‌شود جزو محکّمات حساب کرد و  
 بر آن‌ها تکیه کرد و استدلال کرد، اما بعضی از ابیات را باید جزو متشابهات به حساب

آورد که خیلی نمی‌شود بر آن‌ها حکمی صادر کرد و ادامه داده‌اند:

«با آن که شعر حافظ سراسر آکنده از تشابه، لغزندگی کژتابی و وارونه‌کاری است اما غزلیات و ابیات روشن و گویا از محکمت اندیشه‌ی اوست و می‌توان با تکیه بر آنها گره بسیاری از اشعار دیگر او را گشود. به زعم این کتاب، همه‌ی غزل‌ها و ابیاتی که در آن‌ها، عشق‌بازی، مدیحه‌گویی و باده‌نوشی حافظ مطرح شده هیچ‌گونه تأویل و توجیهی برنمی‌دارد. به عنوان مثال وقتی که حافظ می‌گوید:

من نه آن رندم که ترک شاهد و ساغر کنم

محتسب داند که من این کارها کمتر کنم

این دیگر هیچ تأویلی جز مفهوم ظاهریش ندارد. یا:

ماه شعبان منه از دست قدح کاین خورشید

از نظر تا شب عید رمضان خواهد شد»

۷- محکم هفتم از نظر ایشان، تناقض و ناهم‌خوانی در منظومه‌ی فکری حافظ است که باید در حافظ‌شناسی مورد توجه قرار گیرد. «حافظ در عرصه‌ی معانی نیز هم چنان به آداب و ضوابط و قواعد مرسوم ناپای‌بندی نشان می‌دهد. جایی از یک معنی و مفهوم حمایت و جانب‌داری می‌کند و در جایی مفهومی معارض آن و حتی در بسیاری از موارد مقبولات خود را نیز انکار و نفی می‌کند. اما ایشان گفته‌اند که سه مقوله‌ی عشق و رندی و هنرمندی از این قاعده مستثنی هستند و در آنها تناقض وجود ندارد ... باز هرکدام از این چیزهایی که مطرح شده با ابیات زیادی از حافظ همراه بوده که به عنوان سند نقل کرده است. مثلاً آورده:

چه جای شکر و شکایت ز نقش نیک و بد است

که بر صحیفه‌ی هستی رقم نخواهد ماند

و در بیت دیگری از همین غزل آمده است:

برین رواق زبرجد نوشته‌اند به زر که جز نکویی اهل کرم نخواهد ماند

۸- مورد بعدی یا جایای محکم بعدی را ایشان تصوف و عرفان نقل کرده‌اند. ایشان گفته‌اند که «یکی از مهم‌ترین محک‌ها در شناخت اندیشه‌های حافظ، تصوف، مدل‌ها، معیارها و مردان آن است. یعنی ابتدا باید تصوف را در فرقه‌ها و نحله‌های آن شناخت و آن‌گاه گفت که تصوف حافظ معادل یا مطابق کدام یک از این شیوه‌هاست. بعداً خواهید دید که ایشان معیارها و شاخص‌هایی از عرفان را نقل می‌کند و بعد درست خلاف آنها را از اشعار حافظ می‌آورد و در واقع قصد دارد، ثابت کند که حافظ به هیچ وجه عارف و صوفی نبوده است...»

۹ و ۱۰- و نهایتاً مورد نهم و دهم رندی و هنرمندی حافظ است. «رندی حافظ او را به بی‌ثباتی و ناپایداری در گفته‌ها و باورها و یافته‌های خویش می‌کشاند. هنرمندی او سبب شده که سخن و شعر هنرمندانه‌اش در پرده‌ی ابهام و ابهام و ناروشنی بخزد و چهره‌ی اندیشه و آیین او را از دید همگان نهان بدارد و بدیهی است که به کار نگرفتن چنین حقیقتی در تفسیر شعر و اندیشه‌ی حافظ آسیب گرانی بر درک و تفسیر ما از آن می‌زند.

این فصل از کتاب که «ره‌یافت» نام داشت در این جا به پایان می‌رسد و فصل بعدی به مبحث «رندی و الهیات رندی» می‌رسد. ایشان ابتدا مفاهیم کلمه‌ی «رند» را نقل کرده است. مفاهیم این‌ها هستند: لابلالی‌گری، بی بند و باری، حيله‌گری، خودپایی، فرصت‌طلبی و... و بعد گفته که این واژه از چند قرن پیش از حافظ در متون به کار رفته و یادآور شده که:

«رندی به وسیله‌ی سنایی به فرهنگ تصوف راه یافته، به وسیله‌ی عطار و مولوی تداوم یافته و به وسیله‌ی حافظ به اوج رسیده است. پس حافظ برگزیننده‌ی آن نیست، بل که برکننده‌ی آن است. وزن و اعتباری که حافظ به رندی داده در هیچ متن دیگری نمی‌شود پیدا کرد، و از آن طرف حافظ به هیچ سبک و آیین دیگری چنین اعتباری

نداده است.»

حافظ نزدیک به صدها بار در شعر خود از رند، رندی و زندگی رندانه سخن گفته و بارها به صراحت خود را رند خوانده است. او بارها با شیفتگی و تعصب و حرارت از رندی سخن گفته است، در حالی که آیین‌های دیگری از جمله تصوف و عرفان در سخن او بارها آماج پرخاش و خشم رندانه‌ی او قرار گرفته است.

این که حافظ چه زمانی به رندی روی آورده، معلوم نیست؛ ولی وی هنگام سرخوردگی و نفرت از تمام اسم‌ها و رسم‌های مرسوم عصر خود آن را به عنوان یک نام و نمادی ایده‌آل انتخاب کرده است. در زمان حافظ به گروهی از مردم بی‌اعتنا به هرگونه رسم و سنت و نام و ننگ و حتی حق و ناحق و دیگر معیارهای اجتماعی رند اطلاق می‌شده است... به اعتقاد نویسنده، بعد دیگر رندی که در نوشته‌های دیگران مغفول مانده اما در گفتار و رفتار حافظ به گونه‌ی عنصری تعیین کننده حضور دارد و در این کتاب نیز محور شرح و تفسیر ایشان از اندیشه و آیین حافظ قرار گرفته، این‌هاست: تلون، ناپایداری در عقیده، آسمان - ریسمان کردن در گفتار و هر لحظه به رنگی درآمدن در رفتار یا به تعبیر روشن و بی‌پرده ریاکاری و دورویی در کار زندگی است که حافظ خود آن را صنعت‌گری خوانده است. خلاصه این که نویسنده، تعبیرهای مثبت و زیباتری را که مفسران حافظ در مورد رندی آورده‌اند، نپذیرفته و حافظ را شخصیتی با ویژگی‌هایی که از رندی ذکر کردیم به حساب آورده... برای مثال:

گفتی از حافظ ما بوی ریا می‌آید      آفرین بر نفست باد که خوش بردی بو

ایشان در مورد الهیات رندی سعی کرده‌اند به هر حال توجیهی برای آن بیاورند و این که چرا نام کتاب را الهیات رندی گذاشته‌اند، توضیح داده‌اند که:

«اگر رندی را به معنی تلون و ناپایداری در اخلاق و رفتار و گریز از هرگونه قاعده و هنجار، آن هم برای خودخواهی و لذت‌جویی بدانیم، الهیات رندی یعنی هم سو کردن دین با این گونه زندگی و دست و پا کردن آیینی برای توجیه این رفتار. خوشبختانه بحث هرمنوتیک و قرائت‌های مختلف از دین کار ما را آسان می‌کند.

در اسلام می‌توان از الهیات زهد، الهیات قدرت، الهیات دنیاگرایی، الهیات کنز و ثروت‌اندوزی و ... سخن گفت و برای آن‌ها پیرو و مابه‌ازای بیرونی نشان داد. از جمله‌ی این قرائت‌های دینی، الهیات لذت یا الهیات رندی است که خود از گونه‌ی الهیات دنیاگرایی است و برای بسیاری از ایرانیان پدیده‌ای آشناست. این شیوه از تفسیر که حافظ نماینده بارز آن است در برابر برداشت و تفسیر دیگری از دین قرار می‌گیرد که آن را به الهیات زهد تعبیر نمودیم. پس در واقع شیوه و روش حافظ را به عنوان الهیات رندی درست مقابل الهیات زهد قرار داده‌اند. حافظ با قرائت و تفسیر رندانه از برخی مقولات دینی در این قضیه قرائت رندانه از دین را دستاویز توجیه رفتارهای خویش و مقابله با پیروان تفسیرهای دینی دیگر می‌کند. مثلاً:

سهو و خطای بنده گرش اعتبار نیست

معنی عفو و رحمت و آموزگار چیست

یا:

نصیب ماست بهشت ای خداشناس برو

که مستحق کرامت گناهکارانند

همین طور:

از نامه‌ی سیاه نترسم که روز حشر

با فیض لطف او صد از این نامه طی کنم»

نویسنده در ادامه تعبیر و تفسیرهایی که مفسران از رند در شعر حافظ آورده‌اند نقل کرده، و همه‌ی آنها را هم مردود شمرده و گفته است که رندی فقط چیزی است که ایشان ویژگی‌هایش را برشمرده‌اند و از جمله، نظر افرادی که در مورد رند آورده و بعد رد کرده‌اند، نظر دکتر سروش، دکتر اسلامی ندوشن، خرمشاهی و دیگران است. ایشان بعد سعی کرده، وارد مسایل مختلفی شود و مثلاً جهان‌بینی حافظ را مطرح کند، آن را یک جهان‌بینی مادی و رندانه به حساب آورد، مبانی عرفان را مطرح

کند و بعد اندیشه‌های حافظ را در خلال آنها مطرح سازد:

«بی‌گمان کسی که بخواهد از رهگذر غزل‌های حافظ به گونه‌ای جهان‌بینی و هستی‌شناسی یک دست و منسجم راه یابد و نام آن را جهان‌بینی یا هستی‌شناسی حافظ بگذارد، راه به جایی نمی‌برد؛ زیرا او خواننده را به دنبال سراب می‌کشد، گاهی جهانی بی‌نقص و به سامان را تصویر می‌کند که همه چیز آن دل‌خواه و آرمانی است و گاهی آفرینشی همراه با نقص و خطا که پیر حافظ با بزرگ‌بینی آن خطاها را می‌پوشاند.

اما این مبحث نسبتاً مهم است که آیا حافظ واقعاً عارف بوده است یا نه، که من در این مورد نظر دکتر درگاهی را ذکر می‌کنم. نویسنده معتقد است که:

«غالب مفسران اندیشه‌ی حافظ، غالباً آرا و تصورات خویش را شرح داده‌اند و هیچ ملاک و معیاری نداشته‌اند و گویی که او را در حالتی معلق میان زمین و آسمان بررسی کرده‌اند و گویی که شعر و اندیشه او هیچ پیوند با واقعیت‌های تاریخی و مسایل روزمره زندگی نداشته است و گاه با هیچ ابایی بر طبل تبلیغ جهل و خرافه می‌کوبند. نویسنده با مرور برخی از مبانی مشترک نحله‌های تصوف، آن را مغایر و متضاد با اندیشه‌های حافظ می‌داند. این مبانی عرفانی که برمی‌شمرد، این‌ها هستند؛ اول جهان‌بینی. مطلب دیگر در موضوع عرفان، دیدگاه عارف به زندگی و مرگ است. در دیدگاه عارف زندگی رو به کمال می‌رود و مرگ مرحله‌ی تکاملی زندگی است و دنیا حبس‌گاه عارف است.»

اما از قول حافظ خلاف آن جهات این بیت را آورده است که:

جهان چو خلدبرین شد به دور سوسن و گل

ولی چه سود که در وی نه ممکن است خلود

مورد دیگر، ناپایداری، شتاب و زوال زندگی است. در تلقی عارف، گذشت زمان یک وسیله‌ی دلخواه برای راه‌یابی به منشأ نهایی حیات، و مژده مطلوبی است که سخن

از رستن و پرواز از تنگنای زندگی می‌گوید، در حالی که در نظر حافظ باید وقت را غنیمت شمرد و از آن بهره برد:

صبح است ساقیا قدحی پر شراب کن      دور فلک درنگ ندارد شتاب کن  
 زان پیش‌تر که عالم فانی شود خراب      ما را ز جام باده‌ی گلگون خراب کن  
 بعد از آن برخورد عارف و غیرعارف با قدرت‌ها و مردان قدرت است. عارف و صوفی راستین همواره در برابر قدرت‌های زمینی، گستاخی و گردن‌کشی و یا دست‌کم بی‌اعتنایی و استغنا پیشه می‌کند و به قول مولوی:

آن که از این قبله‌گدایی کند      در نظرش سنجر و سلطان گداست  
 که البته ایشان سعی کرده، اشعار مثبت حافظ را هم بیاورد. مثلاً:  
 سرم به دینی و عقبی فرو نمی‌آید      تبارک اله از این فتنه‌ها که در سراماست

موضوع بعدی در عرفان و تصوف، پارسایی و پرهیز است. استغنا و زهدورزی که از اصول بنیادین و شالوده‌ی اساسی عرفان و تصوف راستین است، حتی در تصوف شادی‌گرایی و زندگی دوست.

باز از ایرادهای دیگری که به شعر حافظ گرفته است، گسستگی و تناقض است. موضوع مربوط به گسستگی طولی ابیات است که ابیات با همدیگر ارتباط ندارند که البته ایشان سعی کرده‌اند این را بگویند که، این گسستگی ابیات را شاید نشود عیبی برای شعر به حساب آورد، قبل از حافظ هم سابقه داشته و در اشعار دیگران هم هست اگر چه ممکن است از جهت گسستگی به پای حافظ نرسد، و آن‌هایی هم که سعی کرده‌اند ثابت کنند که اصلاً گسستگی در میان ابیات غزلیات حافظ وجود ندارد به بی‌راهه رفته‌اند و این کار لزومی هم ندارد، اما راجع به تناقض‌ها در شعر حافظ به هر حال داد سخن داده‌اند و از جهات مختلف شعر حافظ را دارای تناقض دانسته‌اند. از جمله در حوزه‌ی جهان‌بینی و هستی‌شناسی در اندیشه و همین‌طور در عمل حافظ و امثال این‌ها...

عنوان مبحث بعدی ایشان «روزگار حافظ، روزگار ریا و رندی» است. نویسنده در این بخش به بررسی اوضاع نابه‌هنجار روزگار حافظ پرداخته و شاهدهای فراوانی از شعر حافظ آورده است و ظاهراً تنها بخشی که نویسنده‌ی کتاب با نظر حافظ روی موافق نشان داده، همین بخش انتقادات حافظ از اوضاع روزگار است. که ابیات زیادی را که حافظ از روزگار خودش انتقاد کرده است، آورده. مثلاً:

نقدها را بود آیا که عیاری گیرند      تا همه صومعه‌داران پی کاری گیرند  
یا:

آه‌آه از دست صرافان گوهرناشناس      هر زمان خرمره را با در برابر می‌کنند  
به هر حال محورهای بحث ایشان در روزگار ریا و رندی این‌ها هستند: بزرگ کردن کوچک‌ها و بها ندادن به اهل فضل، بها دادن به ظاهر دین و احکام ظاهری و همین‌طور تزویر و حيله‌گری.

در مبحث بعدی خلاف نظر بهاء‌الدین خرمشاهی که حافظ را به عنوان یکی از مصلحان به حساب آورده - که قبلاً از دیگران هم این مطلب را شنیده‌ایم - ایشان سعی کرده‌اند، ثابت کنند که حافظ به هیچ وجه مصلح اجتماعی نیست و نمی‌تواند باشد. اندیشه‌ی حافظ با مصلحان اجتماعی در ستیز و ناسازگاری است. زیرا او اولاً پیرو جبر است و طبیعتاً کسی که پیرو جبر است، اصلاً نمی‌تواند دنبال اصلاح باشد و ابیات زیادی که حافظ در آن‌ها نظر جبری خودش را مطرح کرده است. آورده:

در کار گلاب و گل حکم ازلی این بود      کاین شاهد بازاری وان پرده‌نشین باشد  
چو قسمت ازلی بی حضور ما کردند      گر اندکی نه به وفق رضاست خرده مگیر

به هر حال ابیات زیادی را در این مورد به عنوان شاهد آورده است که من باید عرض کنم؛ درست است که در شعر حافظ جبرگرایی خیلی بیشتر از توجه به آزادی است اما یک نکته مهم این است که اصلاً ادبیات جبری است، اگر شما موضوع جبر و



اختیار را در کل دیوان‌های ما بررسی کنید، ابیاتی که حاکی از اختیار باشد، بسیار اندک است. حتی آنهایی که شیعه مذهب هستند مثلاً ناصر خسرو و فردوسی. حتی فردوسی که او را زیدیه هم به حساب آورده‌اند ... آن چه که به هر حال بر ادبیات ما غلبه دارد، اصلاً نظریه‌ی جبری است و کمتر می‌شود بیت‌هایی مثل شعر حافظ که:

چرخ بر هم ززم از غیر مرادم گردد / من نه آنم که زبونی کشم از چرخ فلک  
و امثال آن را پیدا کرد که حداقل همین را هم که در شعر حافظ است، می‌شود غنیمت شمرد.

به هر حال ایشان گفته‌اند که حافظ نمی‌تواند، مصلح باشد؛ زیرا او جبری است و جبری نمی‌تواند معتقد به اصلاح باشد و تازه حافظ بهانه‌های مختلفی برای افعال خودش می‌آورد که حکایت از جبر دارد که تمام این بهانه‌ها را در واقع سردمداران و مخالفان حافظ می‌توانند برای خودشان بیاورند که گویی که تقدیر این چنین بوده که ما چنین باشیم و شما چنان ... مطلب بعدی در مورد همین حوزه‌ی «مصلح اجتماعی» خواهان عیش و لذت و خوش‌گذرانی بودن حافظ است. می‌گوید: حافظ با توجه به اینکه خواهان این چیزهاست نمی‌تواند مصلح باشد:

نشاط و عیش و جوانی چو گل غنیمت دان

که حافظا نبود بر رسول خیر بلاغ

آخر الامر گل کوزه‌گران خواهی شد

حالی‌ا فکر سبو کن که پر از باده کنی

همچنین حافظ، خود مداح ستمگران است، پس کسی که مدح ستمگران را می‌کند، چگونه می‌تواند که ستمگران را به اصلاح وادارد؟! از دید نویسنده، مداح بودن حافظ قابل توجیه نیست و همان طور که می‌دانید گروهی از مفسرین سعی کرده‌اند که مدایح حافظ را توجیه کنند ولی ایشان می‌گویند که مداحی‌های حافظ هرگز توجیه‌پذیر نیست. همچنین ایشان سعی کرده هر جا که می‌شده است، ایرادی به شعر حافظ گرفت آن را مطرح کند. در نتیجه، مبحثی راجع به معشوق مذکر مطرح کرده و

گفته که یک نوع انحراف است و این که می‌گویند سنت ادبی است، فقط یک حرف است و گفته که به هیچ وجه توجیه‌پذیر نیست و وجود داستان‌های زیادی که مربوط به معاشیق زن و مرد وجود داشته که قبل از حافظ بوده‌اند، نشان می‌دهد که عشق بین زن و مرد چیز مطرودی نبوده و چنان نبوده که نشود اسمی از آن برد و به جای آن لازم باشد که عشق مذکر مطرح شود.

در نهایت چیزی که می‌شود گفت، این است که ایشان خیلی جسورانه به اغلب شارحان و مفسران حافظ حمله کرده و برای او اشخاص و پایگاه‌شان در ادب و فرهنگ ما هیچ تفاوتی نداشته، از دکتر اسلامی‌ندوشن گرفته تا دکتر سروش، بهاء‌الدین خرمشاهی و حتی شاملو نیز از جور زبان دکتر درگاهی در امان نمانده است و همه را مورد نقد قرار داده است.

ایشان در بخش پایانی «رفتار رندانه‌ی حافظ» عصر سه پادشاه را مورد بررسی قرار داده است که اولین آن عصر «شاه شیخ ابواسحاق اینجو» است که اصلاً عنوان آن را، «روزهای ریخت‌وپاش» گذاشته و فکر می‌کنم که همین عنوان «روزهای ریخت‌وپاش» کافی باشد، برای این که به کل مسایلی که در این قسمت آمده پی برده شود.

دومین پادشاهی که مورد بررسی قرار داده، «امیر مبارز» است که روزگار او را عصر تعزیر نام نهاده و نهایتاً دوره‌ی شاه شجاع است که آن را عصر نوشانوش نام گذاشته.

ایشان در این قسمت قایل شده به این که اگر حافظ از شیخ ابواسحاق اینجو تعریف و ستایش می‌کند، برای او مدایح می‌سراید (اعم از قصیده ۴۴ بیتی یا ۱۰۰) علتش این است که این شخص بذل و بخشش‌های فراوانی به حافظ دارد و حافظ می‌تواند در پناه او روزگار پر از عیش و نوش و خوش‌گذرانی را ترتیب دهد؛ و برعکس اگر از روزگار امیر مبارزالدین - که به هر حال یک شخص دین‌دار یا کسی است که اهمیت به ظاهر دین می‌دهد - خیلی انتقاد می‌کند: «پنهان خورید باده که تعزیر می‌کنند...» دلیلش همان سخت‌گیری‌های امیر مبارزالدین است و خشک مقدسی‌هایی که این مرد از خود نشان داده و در نتیجه مجالی برای خوش‌گذرانی حافظ باز نگذاشته

... و همچنین دوره‌ی سوم، دوره‌ی «شاه شجاع» که عصر نوشانوش است و حافظ خیلی از شاه شجاع تعریف و تمجید می‌کند و برای او مدح‌سرایی می‌کند، دلیلش همین است که شاه شجاع هم به او توجه می‌کند و به او انعام و جایزه می‌دهد و به هر حال در میخانه‌ها دوباره باز می‌شود و عیش و نوش‌ها و خوش‌گذرانی‌ها از سر گرفته می‌شود. حافظ اگر چه توانسته است در ذهن نویسندگان اشعارش هم این مفاهیم را جا بیندازد و به نوعی آن‌هایی که شعر حافظ را می‌خوانند و حافظ را دوست دارند از آن طرف ابواسحاق و شاه شجاع را هم دوست بدارند و برعکس با امیرمبارزالدین دشمنی کنند؛ و در واقع اصل و ریشه‌ی آن‌ها این است که گویی حافظ در دوره‌ی آن دو نفر به آرزوهای خودش می‌رسد، ولی در دوره‌ی امیرمبارزالدین این چنین نیست. در ضمن نکته‌ای که خیلی اهمیت دارد، این است که نویسنده سعی کرده است شخصیت ابواسحاق اینجو را به گونه‌ای مطرح کند که تمام زندگی او در واقع منفی نشان داده شود؛ به طوری که آدمی است ترسو، عیاش و ستمگر که مالیات‌های زیادی از مردم می‌گیرد، بارها از خود امیرمبارزالدین شکست می‌خورد، عهد و پیمان می‌بندد ولی باز آن عهد را می‌شکند ... همین طور شخصیتی که از شاه شجاع ترسیم می‌کند، همین ویژگی‌های منفی را دارد و امیرمبارزالدین حتی چهره‌ی مثبت‌تری از این دو نفری دارد که مورد توجه حافظ بوده‌اند.

گویا شخصیت‌های همین سه نفر پادشاه برای تحلیل‌های دکتر درگاهی مناسب‌تر بوده‌اند، زیرا اصلاً وارد زندگی و دوره‌ی شاه یحیی و شاه منصور و سلطان اویس نشده‌اند و فقط نوشته‌اند:

«به هر حال حافظ از این گونه تحریف حقیقت‌ها در حق دیگر شاهان معاصر خویش چون شاه یحیی و شاه منصور و سلطان اویس و دیگران نیز به عمل آورده است، اما همین نمونه‌ها که آورده شد برای نشان دادن منظور بسنده می‌نمایند.» (الهیات رندی، ص ۳۲۸)

آنچه تا کنون گفتم خلاصه‌ای از کتاب «الهیات رندی» بود، تا تمام کسانی که سخنان را شنیدند یا این نوشته را می‌خوانند، تقریباً از تمام مطالب کتاب و شیوه‌ی کار نویسنده‌اش نیز آگاه شوند، بدون این که نیاز داشته باشند که اول، کتاب را بخوانند و سپس این مطالب را.

انصافاً قلم نویسنده خوب و خواندنی است، نوشته‌های وی بسیار روان، پخته و سنجیده است و در تلفیق نقل قول‌ها با نوشته‌های خویش نیز با مهارت عمل کرده است و مطالب نقل قول‌ها با نوشته‌هایش خوب جوش خورده است. هم چنین نویسنده، کتاب‌ها و مقالات فراوانی را در مورد حافظ خوانده است و کوشیده است آن چه مطابق ذوق و سلیقه‌اش می‌باشد از آنها برگزیند و نوشته‌های خود را مستند به اشعار حافظ یا نوشته‌های حافظ‌پژوهان بنماید.

اما نکته‌ی مهم این است که شعر حافظ چکیده و نقاوه‌ی شعر فارسی از آغاز تا روزگار خود او است - آن چه خوبان همه دارند تو تنها داری - آینه‌ای است تمام‌نما که تمامی مفاهیم، مضامین، بلاغت، احساس و عاطفه، ذوق و هنرمندی، پسندها و ناپسندها و صدها ویژگی مثبت دیگر که در اشعار، ادبیات و فرهنگ گذشتگان یافته، همه را هنرمندانه در شعر خویش به نمایش بگذارد، و به همین دلیل است که هر کس با هر ذهنیت و ذائقه و سلیقه‌ای به سراغ شعر حافظ برود، بی‌نصیب باز نمی‌گردد. در چنین حالتی، بدیهی است که مطالب و مضامین فراوانی نیز با ذوق سلیقه‌اش سازگار نباشد.

پس شیوه‌ی کار حافظ به نحوی است که اگر شخصی با ذهنیت مثبت شعرش را بخواند، آن چه مشاهده خواهد کرد، ناخودآگاه او را به ستایش وادارد و آن قدر مضامین متنوع در شعر حافظ هست که به خوانندگانش اجازه بدهد که یکی او را ادیب و سخن‌شناس و دیگر شاعری هنرمند و آن دیگری عارف و جامعه‌شناس و روان‌شناس و مصلح اجتماعی و در مقابل، دیگرانی او را شراب‌خوار و عاشق پیشه و مداح و ریاکار و ... بشمارند.

پس مهم این است که خواننده با کدام ذهنیت به سراغ حافظ و آثار حافظ پژوهی برود. دست او برای گزینش آن چه می‌خواهد، باز است. آقای دکتر درگاهی نیز از این قاعده مستثنی نیست. از بیش از صد کتاب و مقابله‌ی آن چه می‌خواسته و با روحیه و ذهنیت‌اش سازگار بوده گزینش کرده و آن را دست‌مایه‌ی نگارش کتاب خود قرار داده است.

اصولاً علوم انسانی و به ویژه شعر و ادبیات، تمامی مفاهیم مختلف فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، دینی و ... غیره را در خود منعکس می‌کند، اما نه به صورت کمی و آثاری که اغلب پژوهش‌گران حوزه‌ی ادبیات و علوم انسانی انجام می‌دهند نیز به میزان زیادی متکی به ذوق و احساس است و کمتر با آمار و ارقام و عدد سر و کار دارد. مثلاً در شعر اغلب شاعران، مطالبی در مورد شراب، شاهد، ساقی، رندی، مسایل دینی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی وجود دارد که شاعر آن‌ها را در حالات و زمان‌های مختلف به نظم کشیده است. محقق با ذهنیتی خاص، نه دقیق و بدون پیش‌داوری و غیرجانبدارانه، به سراغ اشعار او یا حتی اشعار شاعران دیگر می‌رود و فقط با ذکر مثال که ضعیف‌ترین نوع استدلال است، نظر خود را به کرسی می‌نشانند، حتی اگر منابع هم فراوان است، همه به صورت گزینشی است و کمتر با آمار دقیق همراه است.

همین جا عرض می‌کنم که در این راه لزوماً تقصیری از پژوهش‌گر مسایل ادبی و انسانی سر زده است، بل که طبیعت این علوم به شیوه‌ای است که به طور صد در صد قابل اثبات یا انکار نیست و در حقیقت اصل آن به خود انسان و مسایل انسانی باز می‌گردد. وجود انسان آمیخته‌ای از تضادها و تناقض‌هاست و عوامل بسیاری در شکل دادن و پروراندن و دگرگونی آن‌ها دخیل است، لذا در هر جامعه یا حتی هر خانواده بسا وجود شرایط یکسان و عوامل مشابه، نتایج متفاوتی حاصل می‌شود.

پس این که در مورد شخصیت، عقیده، جهان‌بینی و اعمال و رفتار حافظ، دیدگاه‌های متفاوت یا حتی متضاد ارایه شود، چندان خلاف انتظار نخواهد بود به ویژه که حافظ خود بدین امر دامن زده و مواد و امکانات لازم برای استناد هر کدام از

مدعیان و نظریه پردازان را در اختیار آنها نهاده است. پس ما نیز کتاب دکتر درگاهی را می خوانیم، گروهی ناراحت و عصبانی می شویم، گروهی آن را می پسندیم و اغلب مان گزینش می کنیم، آن چه مطابق ذوق و سلیقه و برداشت خودمان است، می پسندیم و می پذیریم و آن چه چنین نیست، نادرست و غلط می دانیم، نادیده می گیریم یا به دور می ریزیم؛ درست مثل کاری که آقای دکتر درگاهی کرده است.

آری ممکن است که من نیز مانند نویسنده‌ی کتاب «الهیات رندی» مدایح حافظ را نپسندم، اما آیا واقعاً آن شرایط و اوضاع تاریخی اجتماعی و فرهنگی و حتی فردی روزگار حافظ، که بزرگ مردی چون او را به مداحی وادار کرده است هم می شناسم و در نظر می گیرم؟ یا صرفاً پسند من مهم است؟ بحث محوری این کتاب رندی و ریاکاری حافظ است و نویسنده‌ی آن بارها این بیت خواجه را تکرار کرده است که:

حافظم در مجلسی درد می کشم در محفلی

بنگر این شوخی که با خلق صنعت می کنم

از آقای دکتر درگاهی می پرسم که ایشان کدام رند ریاکار را می شناسد که حتی یک لفظ یا جمله بر زبان بیاورد که مردم بدانند او چگونه می اندیشد و چه کار می کند؟ اصلاً لازمه‌ی ریاکاری این است که شخص خود را به شکلی مؤمن و نیکو بنماید و در باطن خلاف آن باشد، نه این که بیاید فریاد بزند که من این چنینم، پس مسأله باید چیز دیگری باشد! و باید این اشعار را به شیوه‌ای دیگر نگریست و معنی کرد. مگر نه این که علمای تعلیم و تربیت از گذشته‌های دور متوجه شده‌اند که نصیحت مستقیم تأثیری ندارد و باید آن را به صورت حکایت و مثل و ... در آورد و به در گفت تا دیوار گوش کند؟ حافظ نیز به شیوه‌ی ملامتیان و درست بر خلاف عمل ریاکاران - اصلاً شیوه ملامتی عکس‌العمل ریاکاری است - از یک روش تأثیرگذار تربیتی استفاده کرده

است و به جای این که دیگری را مخاطب قرار دهد و بگوید که: «صراحی می‌کشی پنهان و مردم دفتر انگارند»، گفته است: «صراحی می‌کشم پنهان...» اگر اطلاعات کاملاً دقیق و فراگیر از روزگار حافظ در اختیار داشتیم، شاید می‌توانستیم حتی مخاطب خاصی برای هر کدام از این موارد به دست آوریم.

از این ها گذشته، اگر واقعاً حافظ اهل این همه فسق و فجور بود و این همه نیز تجاهر به فسق می‌کرد، اصلاً کسی حاضر بود سخن او را بشنود؟ یا اصلاً سخن او می‌توانست تأثیری داشته باشد؟ چگونه ممکن بود از همان روزگار، حافظ را اهل عرفان و تصوف بشمارند؟ چگونه می‌شد در طول قرن‌ها این همه اهل اندیشه را فریفت؟ اصلاً در طول تاریخ کدام فاسق و فاجر این همه در کار خود موفق بوده که حافظ دومی آن باشد؟

من جرأت و جسارت نویسنده را ارج می‌نهم و شاید لازم باشد که مقابل بسیاری از چیزهایی که حتی بدیهی می‌پنداریم، علامت سؤال بگذاریم و از نو آغاز کنیم؛ اما نه در این حد که رفیع‌ترین قله‌ی شعر فارسی که آینه‌ی تمام‌نمای شعر و فرهنگ ایرانی، به خصوص در عصر شاعر است، با یک تمثیل به شاخه‌ی درختی در حوالی نوکلایه تشبیه کنیم و صدها اثر تحقیقی و ارزشمند خود را به نخ و پارچه‌هایی که مردم خرافی و نادان بدان بسته‌اند تشبیه نماییم؟

باز از آقای دکتر درگاهی می‌پرسم که به جز ادبیات غنی که در جهان مایه‌ی سرفرازی ماست و حاصل تلاش صدها شاعر و نویسنده بزرگ است، که والاترین آنها فردوسی و سعدی و حافظ و مولوی و چند نفر دیگر هستند، دیگر چه چیزهای برای نازیدن و فخرفروشی داریم، آیا این درست است که هر از چند سال شخصی قصد تخریب یکی از این شخصیت‌های بزرگ چون فردوسی و سعدی و حافظ بنماید چنان که در سال‌های اخیر شاهد آن بوده‌ایم؟ هرچند این بزرگان بنایی پی افکنده که ویران شدنی نیست!

به هر حال تنها بی‌عیب خداست، و ما باید هر کس و هر چیز را با همه‌ی خصوصیات و ویژگی‌هایش ببینیم و اگر بنابر ویران‌گری و عیب‌جویی باشد، هیچ کس از جور زبان‌ها در امان نمی‌ماند و شخصیت‌های بزرگی چون مولوی و سعدی و ناصر خسرو که در این کتاب بارها به نیکی یاد شده‌اند، نیز می‌توانند عرضه انواع عیب و ایرادهای به جا و نابه‌جا واقع شوند. پس بیایید این بیت را آویزه‌ی گوش جان کنیم که:

مکن نام نیک بزرگان نماند      که تا نام نیکت شود جاودان



پرتال جامع علوم انسانی  
 پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی